

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)

۲۵ اگست ۲۰۱۹

جنگ تجاوزگرانه و جنگ دفاعی استقلال

در جایی آمده است که اولین قربانی هر تجاوز حقیقت است و این چه زیبا و بجاست. همه تجاوزگران و جنگ‌افروزان در واقع به خاطر توسعه منافع اقتصادی و ستراتیژیک خویش و به بن‌بست رسیدن سیاست‌هایشان در این زمینه ناچارند که به جنگ به‌مثابه آخرین سلاح دست یازند. اما همواره این جنگ‌ها برای بسیج مردم و جلب آنان به سوی خویش، اهداف غیرجنگی و حتی انسانی را بهانه ساخته‌اند. به عبارت ساده‌تر دروغ تحویل "خلق‌الله" می‌دهند تا جنگ برافروزند. گاهی ضرورت مبارزه علیه توحش و جلوگیری از این خطر مطرح بوده است. مثلاً یورش وحشیانه اروپا به سرزمین سرخ‌پوستان پس از کشف قاره آمریکا و کشتار "وحشیان سرخ‌پوست" و یا نابودی مردمان بومی استرالیا و زیلانندو و گاهی دروغ‌هایی از قبیل "حمله دشمن به ما" همانند شروع جنگ ویتنام (مبنی بر این که گویا ویتنام شمالی ناو جنگی آمریکا را در خلیج تونکن در ماه اگست ۱۹۶۴ مورد حمله قرار داده که روشن شد دروغ محض بود) و یا جنگ بوش در عراق صدام حسین و به خاک و خون کشاندن این مملکت و مردم آن تحت لوای "حمله به آمریکا و آن دو برج عظیم نیویورک". حمله به یوگسلاوی برای "جلوگیری از کشتار مردم" از سوی حاکمین صورت پذیرفت و اکنون در لیبیا، سوریه و یمن نیز شاهد جنگ تجاوزکارانه‌ای هستیم که زیر پرچم انسانیت و حفظ جان مردم غیرنظامی عملی می‌گردد. جنگ غارتگرانه و تجاوزکارانه همواره به پوشش "بشردوستانه" برای فریب افکار عمومی نیاز دارد.

جنگ پدیده‌ای است اجتماعی و تاریخی. در دوران جوامع بی‌طبقه اولیه انسانی نیز جنگ بین انسان‌ها وجود داشت. این گونه جنگ‌ها جنبه تصادفی و بی‌برنامه داشتند. به این دلیل که از خصلت و ضرورت درونی آن جوامع بر نمی‌خاستند. ورود گروهی از طوایف به عرصه جغرافیایی طایفه دیگر یا به خاطر گرسنگی، یا گریز از حیوانات وحشی و عوارض دیگر طبیعی بود و یا تصادفاً بر اثر اشتباه در مسیر کوچ و راهپیمایی به وقوع می‌پیوست. با آغاز تقسیم کار در این جوامع و نضج گرفتن اشکال اولیه تولید از طریق به کار گماردن حیوانات و سپس استثمار انسان از انسان، آن عنصرهای ابتدائی جنگ بین انسان‌ها در جوامع اولیه از حالت تصادفی به صورت برنامه و نقشه و با هدف و در انطباق کامل با ضرورت حفظ منافع آن بخشی از انسان‌ها درآمد که قدرت اولیه اقتصادی، سیاسی را به صورت دولت‌های ابتدائی به دست آورده بودند. بدین سان است که ما با جنگ‌های تجاوزگرانه روبه‌رو می‌شویم. جنگ‌هایی که بیانگر واقعیت دنیای طبقاتی ما و بخش جدا ناپذیر آن هستند و این تا زمانی که جامعه طبقاتی وجود داشته باشد، همزاد آن است.

در برابر این جنگ‌ها مقاومت و مبارزه آن انسان‌ها و طبقاتی را می‌بینیم که جنگ طبقات حاکمه را به‌جنگ علیه آنان تبدیل کرده و به عنوان آخرین سلاح برای رهایی خویش متوسل بدان گشته‌اند. جنگ طبقاتی بردگان علیه برده‌داران و یا پرولتاریا علیه بورژوازی و یا جنگ‌های رهایی‌بخش برای آزادی یک کشور از قید حاکمیت کشوری بیگانه از همین نوع تبدیل جنگ تجاوزگرانه به جنگ دفاعی‌اند.

آنچه در هر دوی این نوع جنگ‌های ماهیتاً متضاد یکسان است، صرف خود جنگ و خرابی‌های ناشی از آن است. واقعیت اسفناک از بین رفتن نیروی انسانی و خرابی و ویرانی نتیجه زحمات آنان است. جنگ بین انسان‌ها پدیده منفی و از لحاظ اخلاقی و اجتماعی مورد تأیید هیچ انسان آزادی‌خواه و به مراتب اولی کمونیستی نیست. جنبش جهانی کمونیستی در زمان رفیق ستالین، دفاع از صلح جهانی و مبارزه با جنگ‌افروزی و جنگ‌طلبی را سرلوحه برنامه خود داشت. کبوتر سفید مظهر همبستگی همه انسان‌های متمدنی و صلح‌جوی جهان با کمونیست‌ها در جهت حفظ صلح بود. کمونیست‌ها که خواهان تحقق یک جامعه بی‌طبقه و فارغ از هرگونه استثمار انسان از انسان، ستم و ظلم اجتماعی‌اند، طبیعتاً با جنگ که قله توحش و انقیاد است، نمی‌توانند به مبارزه برخیزند. اما آنان در عین حال نمی‌توانند هم چون پاسیفیست‌ها بپذیرند که جنگ تجاوزگرانه را به‌جان بخرند و در قبال آن تسلیم شوند و یا سکوت نمایند. این طبیعت هر حرکت و عمل اجتماعی (و حتی هر موجود زنده) است که واکنش خود را نیز به همراه دارد. واکنش در قبال جنگ تحمیلی، تسلیم و تبعیت نیست، بلکه مقاومت و مبارزه است، حتی اگر این مبارزه به جنگ به ضد جنگ یعنی به جنگی طبقاتی و یا جنگی ملی و آزادی‌بخش بینجامد. تنها و تنها در این حالت یعنی دفاع از خویش و منافع خویش است که در نزد کمونیست‌ها جنگ تحمیلی که خلاف میل آنان صورت پذیرفته، متأسفانه ضروری می‌گردد. در مبارزه طبقاتی برای سرنگونی بورژوازی نیر کمونیست‌ها مبارزه مسلحانه را تابع مبارزه سیاسی و نتیجه آن می‌دانند یعنی چنانچه مبارزه سیاسی به شکست انجامید و مبارزه نهائی مسلحانه ناچار گشت.

ماهیت هر جنگ را سیاستی که پشت آن نهفته است و سرانجام جنگ را از لحاظ تاریخی ضروری ساخته است، تعیین می‌کند. حمله امپریالیست‌ها به یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹ در واقع در ادامه سیاست تجزیه‌طلبانه و تضعیف یوگسلاوی متحد و بزرگ انجام پذیرفت. تکه‌پاره کردن یوگسلاوی تنها در سایه یک جنگ امکان‌پذیر بود. این جنگ با "هدف" ایجاد "منطقه آرام و صلح‌جو" بدون "خشونت و خودکامگی صرب‌ها" آغاز گشت و بدین ترتیب با این دروغ، حاکمیت ملی و استقلال یوگسلاوی مورد حمله امپریالیست‌ها قرار گرفت.

در قرن ۱۸ و ۱۹ بورژوازی تازه نفس اروپا برای سلطه استعماری در قاره آسیا و افریقا، تئوری "ائین جهان وطنی" (Kosmopolitisme) را که بزرگانی چون کانت، شیلر و گوته با نیت خوب و در برابر شونیسیم حاکم در آن زمان مطرح می‌کردند، شعار خود قرار داد تا مرزهای کشورهای این مناطق را بی‌اعتبار سازد. در اوائل سال‌های ۹۰ قرن گذشته بر اساس جهانی شدن سرمایه و تولید و گلوبالیزه شدن جهان و تحت شرایط تازه فروپاشی سیستم جهانی سوسیال امپریالیستی که امریکا خود را قدرت بلامنازع تشخیص داد؛ این بار تحت لوای ضرورت تاریخی و ایجاد بازار واحد جهانی، مرزهای کشورها دگر باره نامعتبر اعلام گشت و جالب آن که درست آن مرزهایی ضرورت حفظ خود را از دست دادند که منافع عمومی امپریالیست‌ها آن را ایجاد می‌کرد. "نظم نوین جهانی" یعنی جهان یک قطبی امپریالیستی، جانشین جهان دو قطبی سرمایه‌داری و سوسیالیستی سابق (و یا بلوک شرق) بود. جنرال کلاوس ناومان (Klaus Naumann) رئیس کمیسیون نظامی ناتو در زمان جنگ ۱۹۹۱ یوگسلاوی در مصاحبه‌ای با مخبر روزنامه (Stern) در جواب این سؤال که آیا بدین ترتیب ناتو حق دارد به کوریای شمالی نیز حمله کند؟ می‌گوید: "نه، ولی ما می‌باید سیاست‌مداران خود را در برابر این سؤال قرار دهیم: مرزهای تعهدات ما کدامین‌اند؟ ما در دنیای زندگی می‌کنیم که

نظم و سازمانی ندارد. تمام کوششهایی که پس از جنگ سرد برای ایجاد یک نظم نوین انجام پذیرفت، با شکست روبه رو گشتند. ولی مرزهای ملی با مرور زمان بی‌محتوا شده‌اند. یک دولت در زمان کنونی ما نمی‌تواند با خلق خود هر چه می‌خواهد انجام دهد. ما احتیاج به چیزی همانند یک ستراتیژی جهانی برای جلوگیری از کشمکش‌ها داریم که قادر باشد تجاوزات بارز به‌حقوق بشر را جلوگیری کند. گفته "طلایی" جنرال نائومان را باید در قابی برای تماشای نسل‌های آینده گذاشت. این نظریه که بیانگر رابطه کشورهای امپریالیستی با کشورهای ضعیف - و با همه دنیا - (بخوان "نظم نوین") است، عصاره همه سیاستی است که از سال‌های ۱۹۹۰ تا کنون صحنه جهان را مشعشع و واقعاً طلانی کرده است. سیاستی تجاوزگرانه، سلطه‌جو و با مهر روشن کلنیالیسم و این بار در لباس مدرن امپریالیسم گلوبالیزه شده. امپریالیسمی که بوی نفت و پول او را از خود بیخود کرده و تبدیل به بزرگترین نیروی وحشی و ضد تمدن بشری در تاریخ تمدن کنونی انسان‌ها شده است. و جالب آن که همین امپریالیسم امریکا که در رأس تهاجم جهانی سرمایه و توپ و تانک قرار دارد، کمی پس از دو سال از تجاوز به یوگسلاوی به یک بار دو برج بزرگ نیویورک را مورد حمله بن لادن کوهنشین می‌بینید (بنام به این چشم دوربین!) این بار مرزهای ایالات متحده آن چنان مقدس می‌شوند (خلاف مرزهای یوگسلاوی، افغانستان، عراق، لیبیا، سوریه و...) که برای انتقام - توجه کنید انتقام و نه جلوگیری از حمله - هل من مبارز - می‌طلبند و دنیا را تحت عنوان مبارزه با "تروریسم اسلامی" به‌خاک و خون می‌کشاند. دل ما برای آن مردمان خوش‌باوری می‌سوزد که قربانی این‌گونه عوام‌فریبی‌ها و دروغ‌ها گشته‌اند و در دام این بزرگترین دروغگوی تاریخ یعنی امپریالیسم و به‌ویژه امپریالیسم امریکا افتاده‌اند. و هم اکنون ادامه همان سیاست در سوریه و یمن عملی می‌شود. واقعیت آن است که گلوبالیزه شدن جهان نافی استقلال ملی نیست. مقتدرترین جوامع سرمایه‌داری اروپا، اتحادیه اروپا را تشکیل داده‌اند و می‌بینیم که هم چنان بر سر استقلال ملی پافشاری می‌شود و مسایل ملی هنوز حل نگشته‌اند. به عکس یک گرایش - اگر چه هم موقتی - به‌سوی عقب دیده می‌شود. چرا ایران و یا لیبیای بخت برگشته و یا سوریه بی‌پناه و عاجز و ... باید استقلال ملی و حاکمیت خود را فدای منافع دیگران سازند؟ سرنوشت هر کشوری را علی-القاعده و طبق قوانین بین‌المللی خود آن ملت رقم می‌زند. حاکمیتی که نه بر اساس منافع امپریالیست‌ها بلکه برپایه منافع ملی تصمیم می‌گیرد، ضامن حفظ استقلال سیاسی آن کشور است و اگر شیوه حکومتی آن مورد پسند امپریالیست‌ها نیست (همانند تمام کشورهای سوسیالیستی سابق و حتی اکنون کوریای شمالی، کوبا و ونزوئلا و...) و یا بخشی از مردم را مجاب نمی‌کند، و یا با سرکوب مخالفان و اتخاذ شیوه زور و خودکامگی ایجاد نارضایتی می‌کند، باز هم مربوط به خود آن کشور و مردم آن است. این که در دوران تهاجم امپریالیسم تضادهای درون خلقی کدامند و با چه شیوه‌ای باید در مبارزه در برخورد به آنها رفتار نمود و یا این که در دوران رفع تجاوز و تحریم امپریالیستی و تغییر تضادهای آشتی-پذیر به تضادهای آشتی‌ناپذیر با استبداد حاکم چگونه باید رفتار کرد فقط و فقط به عهده خود مردم است که چگونه نظام خودکامه کنونی را سرنگون کرده و حاکمیت نوین را جانشین کهنه سازند.

جنگ‌های تحمیلی و تجاوزگرانه امپریالیست‌ها به کشورهایی که دارای حکومت مستبداند و تصرف آن ممالک (همانند عراق و یا لیبیا) مردم آن سامان را بی‌سامان می‌کند. آنان را بیهوده به جان هم انداخته تشنج اجتماعی و سیاسی به وجود می‌آورد و تضادهای آن جوامع را تشدید کرده به‌سوی بحران می‌کشاند. جایگزین اسد یا قذافی و یا جمهوری اسلامی با رژیمی که عامل اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های امپریالیسم بوده اگر چه با تظاهر به‌دموکراسی (نمونه افغانستان و عراق را داریم)، تکامل جامعه به جلو نیست، برگشت به عقب و افتادن در تار و پود وابستگی است. تکامل جامعه در اینجا یعنی جانشین یک حکومت مردمی مستقل، بر جای آن حکومت مستبد و فاسد است. تکامل یعنی نفی استبداد و خودکامگی

قذافی در لیبیا، یعنی نفی جمهوری اسلامی در ایران، ولی حفظ آن عامل مثبت استقلال طلبانه در هر دوی آنها و نه نفی نیهیلیستی و تبری جونی خرد بورژوازی.

جای تاسف است که می بینیم در کنار جریانهای جوشیده از درون حرکت های مسلحانه چریکی سابقاً ضد امپریالیستی، بخش وسیعی از باقی مانده اندک ملیون ایران در خارج از کشور که علی القاعده می باید از استقلال کشورها دفاع کند، این ستراتیژی حمله جهانی امپریالیسم به کشورهای کوچک را به قصد مهار کردن جنبش های مردمی آن (در مصر برکناری حسنی مبارک به دست امریکا و جانشین یک نوکر جدید به جای آن) مثبت ارزیابی کرده و حتی با نامه به او باما از "همراهی و همدردی" او با ملت ایران اظهار رضایت و خشنودی کرده اند. آنها "دخالته نظامی" در ایران را که البته خریداری ندارد، مردود می شمارند و بدین سان غیر مستقیم دخالت سیاسی را مجاز می دانند. به نظر می آید که دوران ملیون و ملی گرائی به پایان رسیده است. شاید آنان دورنمای موجودیت طبقاتی خویش را در این بازار آشفته جهانی نه در ایران و بازار ملی آن بلکه در پیوستن به بازار جهانی سرمایه می بینند. اگر چنین است باید پاسخ گویند که چرا بورژوازی بسیاری از کشورهای امریکای لاتین (ونزوئلا، بولیوی و...) زیر سلطه امریکا نمی روند و دیگران نیز در حال گسستن از یوغ امپریالیسم اند؟ آیا سوای پیوستن به امپریالیسم و پشتیبانی از برنامه های سیاسی و اقتصادی او راه مقاومت و ایجاد بازارهای خودی و یا منطقه ای برای تولید سرمایه داری در کشورهای ضعیف - علی رغم وجود گلوبالیزاسیون و یا حتی استفاده محدود از آن - وجود ندارد؟ نمونه های بسیاری در تأیید آن است که تنها راه بورژوازی کشورهای ضعیف، تبعیت از امپریالیسم جهانی، پیوستن به آن و وابستگی به سیاست های اقتصادی - سیاسی او نیست. برخی از نمایندگان بورژوازی ملی غیر مذهبی ایران در خارج از کشور در هدف خط کشی با بورژوازی مذهبی حاکم و مبارزه با جمهوری اسلامی تا آنجا پیش می روند که به نظر می آید در راه آنند که رسالت خود را به عنوان نیروهای ملی و مستقل و خط فاصل کشیدن با امپریالیسم به دست فراموشی سپارند. سوای حاکمیت ارتجاعی و مذهبی بورژوازی در جمهوری سرمایه داری اسلامی ایران، تنها نیروئی که به معنای واقعی، همواره هواخواه استقلال ایران بوده و هست و از آن با هر چه دارد، حتی جنگ و دندان خویش حفاظت می کند، کمونیست های ایران اند. از سوی دیگر این امر هرگز نباید آنان را خشنود ساخته و سبب بالیدن به خود گردد. در یک سنگر تنها ماندن، همواره با مصائب و دشواری همراه است، حتی اگر توده های وسیعی پشتیبان آنان گردند. در مبارزه با امپریالیسم و حفظ استقلال ملی، کمونیست ها به متحدین طبقاتی و ملی احتیاج دارند تا مبادا در یک مبارزه نامتعادل قوای خود را از دست بدهند. در این راه باید حزب ما بکوشد و وسیعترین جبهه ممکن ضد جنگ و تحریم را برای ایجاد صلح و احترام به حقوق ملت ها ایجاد کند.

به نظر ما عامل مهمی که کار ما را تسهیل می کند تشدید تضاد خلق های جهان به ضد امپریالیسم در شکل هجوم نئولیبرالی آنها برای غارت جهان و نفی حقوق ملت ها است. سیاست جهانی شدن سرمایه و نظم نوین سرمایه داری یعنی شکستن مرزهای ملی کشورهای سه قاره و هجوم وحشیانه به داخل آنها برای قتل و غارت فراوان است. مقاومت خلق های جهان و دولی که آمادگی چنین مقاومتی دارند وضعیت جدیدی در جهان کنونی ایجاد می کند که در تقویت مبارزه مردم جهان به ضد امپریالیسم است. گلوبالیزه کردن سرمایه داری جهانی رشد مقاومت خلقها را به وجود آورده که پرچم حمایت از حقوق و حاکمیت ملی خویش را به دست گرفته اند. این تحولات مبارزات مردم ما را برای نیل به ایرانی مستقل و دموکراتیک تسهیل می کنند.

برگرفته از توفان شماره ۲۳۴ شهریور ماه [سنبله] ۱۳۹۸ - اگست سال ۲۰۱۹

ارگان مرکزی حزب کار ایران (توفان)

www.toufan.org